آیا مشاغل صنعت ساخت شایسته‌حمایتند؟



مایکل پتیس
استاد دانشگاه «گوانگژو» و متخصص اقتصاد چین

یکی از گزاره‌های پرتکرار در میان اقتصاددانان آمریکایی این است که کاهش سهم آمریکا از تولید صنعتی جهانی نباید مایه‌ی نگرانی بیش از اندازه باشد. آن‌ها بر این نکته تاکید دارند که در گذر زمان، سهم بخش صنعت ساخت از اشتغال در آمریکا رو به کاهش گذاشته و افت عمده‌ی اشتغال در این بخش بیش از آن‌که نتیجه‌ی تجارت خارجی باشد، پیامد فرآیند خودکارسازی و اتوماسیون است.

این استدلال آن‌ها از دل یک سوءبرداشت مهم بیرون می‌آید که ناشی از تفکیک نکردن دو منشا متفاوت کاهش اشتغال بخش صنعت ساخت است. هنگامی‌که کاهش اشتغال در صنعت ناشی از افزایش بهره‌وری باشد، نه تنها چنین تحولی جای نگرانی ندارد، بلکه باید به استقبال آن رفت و برای آن تلاش کرد؛ چرا که دلالت بر تولید حجم ستانده بیشتر با تعداد نیروی کار کمتر دارد. چنین روندی به‌هیچ‌وجه به معنای «صنعت‌زدایی» نیست، بلکه نشانگر تولیدی هوشمندانه‌تر و کارآمدتر است. تا زمانی که دستمزدها همگام با رشد بهره‌وری کل افزایش پیدا کنند، این فرایند به همان میزان که شغل‌های موجود را از میان می‌برد، فرصت‌های شغلی باکیفیت ایجاد خواهد کرد.

مساله این است که در کنار این روند مثبت و مطلوب کاهش اشتغال صنعت ساخت، یک روند منفی و نامطلوب دیگر نیز وجود دارد که روند کاهشی سهم بخش تولیدی کشورها از ستانده جهانی صنعت ساخت را تشدید کرده است. فهم تمایز میان این دو روند بسیار کلیدی است.

بسیاری از شرکای تجاری اصلی آمریکا از جمله چین، آلمان و کره‌جنوبی سیاست‌های صنعتی‌ای را به اجرا گذاشته‌اند که با هدف افزایش سهم‌شان از ستانده‌ی جهانی صنعت ساخت طراحی شده‌اند. این سیاست‌ها غالبا به یارانه‌دهی به زیربخش‌های منتخب صنعتی می‌پردازند که هزینه‌ی آن‌ها نیز عموما از جیب شهروندان تامین می‌شود. تامین مالی یارانه‌های صنعتی از جیب شهروندان و لذا ضعف تقاضای داخلی در این کشورها (یا به عبارت بهتر قدرت خرید پایین شهروندان آن‌ها برای جذب محصولات تولیدی داخل) خود زمینه‌ساز وجود مازاد تجاری پایدار در اغلب آن‌ها شده است.

(باورمندی سیاست‌گذاران اقتصادی) این کشورها به اینکه منافع حاصل از ارتقای بهره‌وری در بخش صنعت ساخت حتما به سایر بخش‌های اقتصاد نیز سرایت خواهد کرد، باعث

شده است تا آن‌ها برای صنعت ساخت و بخش تولید خود اولویتی راهبردی قائل شوند و تلاش کنند تا بخشی از ظرفیت تولید در مقیاس جهانی (اعم از سرمایه، فناوری، زنجیره‌های تامین، نیروی کار متخصص و کارخانه دیگر کشورها) را به صنایع داخلی خود منتقل کردند یا به اختصار ظرفیت تولید جهانی را به سمت صنایع داخلی خود منحرف سازند.

بسیاری از سیاست‌گذاران و اقتصاددانان آمریکایی در برابر چنین تلاش‌هایی با نگاهی رضایت‌مندانه و البته منفعلانه واکنش نشان داده‌اند. استدلال آن‌ها این است که اشتغال در بخش صنعت ساخت به هر حال سر در نشیب گذاشته است، واگذاری سهم بیشتری از تولید جهانی به دیگر کشورها ضرری در پی نخواهد داشت.

چنین برداشتی خطا است. واگذار کردن ابتکار عمل در حوزه‌ی تولید صنعت ساخت به سایر کشورها به زیان اقتصاد آمریکا تمام می‌شود. واقعیت این است که کشور آمریکا با پذیرش پیامدهای منفی سیاست‌های صنعتی موفق دیگر کشورها و رضایت دادن به جذب عدم‌تعادل‌های جهانی پس‌اندازها، تحمل کسری‌های تجاری و برون‌سپاری تولید، باری از دوش این کشورها برداشته است.

نتیجه‌ی این روند برای اقتصاد آمریکا، کاهش آهنگ رشد بهره‌وری کل عوامل تولید، تشدید نابرابری و تضعیف تاب‌آوری اقتصادی این کشور شده است. دقت کنید که اگر از میان رفتن مشاغل صنعتی در اثر خودکارسازی باشد، نشانه‌ای از پیشرفت فناورانه است؛ اما اگر این مشاغل به‌سبب مداخله‌ی فعالانه‌ی دولت‌های خارجی در جهت‌دهی به جریان‌های جهانی تولید صنعتی از بین بروند، حاصل آن نه ارتقای بهره‌وری، بلکه نوعی جابجایی اجباری شغل‌ها است.

این تمایز مهم و دقیق، عموما اغلب از دید اقتصاددانان جریان اصلی پنهان مانده است. آنان کاهش سهم اشتغال صنعتی را نشانه‌ای تلقی می‌کنند که بر مبنای آن، آمریکا باید از اقتصاد کارخانه‌محور فاصله بگیرد و تمرکز خود را بر بخش خدمات یا اقتصاد دیجیتال معطوف سازد. با این حال، آن‌چه نمی‌بینند این است که، چون کشورهای دیگر مصمم هستند تا جایگاه خود را در زنجیره‌ی تولید جهانی تثبیت کنند، به این ترتیب آمریکا نه تنها همگام با دیگر اقتصادهای پیشرفته‌ی جهان از نظام صنعت ساخت و کارخانه‌ای فاصله می‌گیرد بلکه به حاشیه رانده می‌شود.

در حالی‌که بخش بزرگی از جهان در تلاش است منابع بیشتری را به سوی صنعت ساخت با بهره‌وری بالا سوق دهد، آمریکا نه به این دلیل که اقتصادش با شتابی بیش‌تر در حال پیشرفت است و نه از سر یک انتخاب راهبردی، بلکه به‌خاطر آن‌که سیاست‌های صنعتی دیگر کشورها را به اشتباه نوعی روند طبیعی در تکامل اقتصادی درک کرده، داوطلبانه در حال عقب‌نشینی است.

این سوءبرداشت متاسفانه پیامدهای منفی واقعی و ملموسی در پی داشته است. تصمیم آمریکا مبنی بر عدم تقویت صنعت ساخت، به فرسایش زیست‌بوم‌های صنعتی این کشور انجامیده و زنجیره‌های تامین حیاتی آن را در معرض آسیب‌پذیری قرار داده است. این روند به کاهش نرخ رشد بهره‌وری و تضعیف رشد دستمزدها، به‌ویژه در نیمه‌ی پایین توزیع درآمدی، منجر شده و توانایی آمریکا را در واکنش انعطاف‌پذیر به تکانه‌های جهانی، از همه‌گیری‌ها گرفته تا بحران‌های ژئوپولیتیک، مختل کرده است.

برای تغییر مسیر فعلی، آمریکا ضرورتی به انکار جهانی‌شدن یا بستن مرزهای اقتصادی خود ندارد. در عوض، آمریکا می‌تواند با تقویت صنعت ساخت، به این واقعیت توجه کند که دستاوردهای بهره‌وری به‌طور یکنواخت در میان بخش‌های اقتصادی توزیع نمی‌شوند و واگذاری سلطه‌ی تولید، به ویژه در حوزه‌ی صنایع پیشرفته به سایر کشورها، ظرفیت این کشور را برای بهره‌مندی از چنین دستاوردهایی محدود می‌سازد.

رهبران آمریکا باید رویکردی راهبردی در قبال سیاست صنعتی اتخاذ کنند؛ البته نه با حمایت از صنایع ناکارآمد، بلکه از طریق حمایت متعادل‌کننده از صنعت و مهم‌تر از آن، از طریق بازتعریف نقش آمریکا در جذب عدم‌تعادل‌های تجاری و سرمایه‌ای جهان. این اقدام موجب خواهد شد تا صنایع ساخت آمریکایی به دلیل ناتوانی در رقابت با بنگاه‌های خارجی بهره‌مند از سیاست‌های صنعتی، ناچار به تعطیلی یا برون‌سپاری نشوند.

اگر سایر اقتصادهای پیشرفته بر این باورند که افزایش سهم تولید صنعتی، برای ارتقای بهره‌وری و رفاه ملی ضروری است، چرا آمریکا باید به‌طور بی‌چون‌وچرا با رفتارهای اقتصادی کشورهای دیگر، به‌ویژه سیاست‌های صنعتی تهاجمی آن‌ها، همراهی کند.

کاهش اشتغال کارخانه‌ای پدیده‌ای مطلوب است، البته تنها در صورتی که ناشی از افزایش بهره‌وری باشد، نه زمانی که از سیاست‌های مرکانتیلیستی دولت‌های خارجی و غفلت سیاست‌گذار داخلی ناشی می‌شود. تشخیص تمایز میان این دو، برای درک سازوکارهای رقابت جهانی حیاتی است.

آیا مشاغل صنعت ساخت شایسته‌ی حمایت‌اند؟ آری، اما تنها در شرایطی که عامل تهدید آن‌ها، مداخلات سیاست صنعتی در دیگر کشورها باشد.

منبع

https://www.wsj.com/opinion/are-factory-jobs-worth-protecting-economy-manufacturing-production-fa۹۶۹bea